

در کوی عاشقان

درس هشتم

بند اول : محمد ملقب ... آرام نبوده است .

قلمرو ادبی : دلش آرام نبود : کنایه از بی قرار بودن

بند دوم : پدر جلال الدین سوختگان عالم زند.

قلمرو ادبی : سوختگان استعاره از عاشقان / آتش در سوختگان عالم زند کنایه از شیفته و بی قرار کردن عاشقان

بند سوم : هنگامی که بهاولد ... بدان شهریار پیوست.

قلمرو زبانی : ملقب : لقب یافته ، معروف شدن به نامی که غیر از نام اصلی شخص باشد و این نام دلالت بر ستایش و یا

نکوهش آن شخص است . / رنجش : آزرده خاطر شدن . / بدرود گفت : خدا حافظی کرد . / چون : در مفهوم « زمانی

که « / سوختگان : عارفان و عاشقان / مناسک : جمع منسک، اعمال عبادی آیین های دینی / شهریار : پادشاه . اسم مرکب (شهر = یار)

قلمرو ادبی : به سر بردن کنایه از زندگی کردن

بند چهارم : بها ولد از آنجا ... گرامی می داشت

بند پنجم : جلال الدین در هجده سالگی ... بیست و چهار سال داشت

بند ششم : پس از این، جلال الدین ... و معرفت می آموخت.

قلمرو ادبی : محضر مجاز از مجلس درس

بند هفتم : در این ایام که جلال الدین، ...، او را « شمس پرنده » می گفتند.

قلمرو ادبی : خورشید حقیقت : اضافه تشبیهی / آفتاب عشق و خورشید حقیقت استعاره از شمس تبریزی / شمس ایهام :

۱- شمس تبریزی ۲- خورشید

بند هشتم : شمس الدین، بیست و ششم ... چهل روز طول کشید.

قلمرو ادبی : آشنا و بیگانه : تضاد / زانو زدن کنایه از تواضع

بند نهم : مولانا آن چنان ... سرگرم می کرد.

قلمرو ادبی : غزل های گرم : حس آمیزی

بند دهم : در پی فزونی ... شمس روانه کرد.

بند یازدهم : یاران مولانا ... روانه دمشق کرد.

قلمرو زبانی : وعظ : پند و اندرز / عازم : رهسپار / اقامت : ساکن شدن / باز آمد : برگشت / طالبان : ج طالب ، خواهنده ،

خواهان / محضر : پیشگاه / تقوا : خدا ترسی ، دین داری / شریعت : دین و آئین / طریقت / روش ، مسلک ، مذهب

، سیرت ، در مقابل شریعت است / زهد : پارسایی ، پرهیز / متفق : با هم بودن ، یکی بودن ، هم نظر بودن / معارف :

دانش ها ، شناخت ها / مشایخ : جمع شیخ ، بزرگان / مرشد : ارشاد کننده / پیر : در این جا راهنما و هدایت کننده /

مرید : طرفدار ، دوستدار / زاهدان : پارسایان و پرهیزگاران / ملامت : سرزنش / خشم و غضب رابطه مترادف دارند /

تکاپو : جست و جو و تلاش زیاد / فرزند خود ، سلطان ولد : بدل

قلمرو ادبی : دل تنگی کنایه از ناراحتی

بروید ای حریفان ، بکشید یار ما را بهمن آورید آخر ، صنم گریز پا را

قلمرو زبانی : حریفان : هم نشینان و یاوران . منادا / صنم : بُت . منظور « یار ودلبر » / گریز پا : فراری و گریزان . صفت

بیانی. مرکب / آخر : قید / بیت ۴ جمله

قلمرو ادبی : استعاره : « صنم » استعاره از « یار » / واج آرایی « ر »

قلمرو فکری : ای یاوران یار گریز پا را بار دیگر نزد من بیاورید.

به ترانه های شیرین ، به بهانه های زرین بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقارا

قلمرو زبانی: شیرین : دارای وزن و آهنگ خوش ، زیبا و گوش نواز / موزون: دارای وزن / خوب: زیبا روی / خوش لقا: خوش چهره ، زیبا

قلمرو ادبی: حس آمیزی: ترانه های شیرین / استعاره: «مه» استعاره از «یار» - اینجا شمس تبریزی قلمرو فکری: با سخنان شیرین و ترانه های خوش آهنگ ، یار ما را به سوی خانه برگردانید. قرابت معنایی با « اذهب الی فرعون و قولو له قولاً لیناً »

اگر او به وعده گوید که دمِ دگر بیایم همه وعده مکر باشد، بفریب او شما را...

قلمرو زبانی: او: معشوق / دمِ دگر: لحظه ای دیگر / بیایم: می آیم / مکر: حيله ، فریب / بفریب: می فریبد قلمرو ادبی: واج آرای: «د» / واج آرای: «د» / تناسب بین «مکر و فریب» و «وعده و دم» / تکرار واژه «او» / دم مجاز از لحظه و زمان

قلمرو فکری: اگر یار من به شما وعده بدهد و بگوید: «لحظه ای دیگر می آیم» تمام وعده های او فریب است و دارد شما را فریب می دهد.

بند دوازدهم: این پیک هاونامه ها،.....جادوگر خواندند.

بند سیزدهم: چون یاران مولانا به.....او خبری نشنوند، و رفت.

قلمرو زبانی: برخاستند: ارزش املائی دارد / بدان شهر پرغوغا: شهر: متمم

قلمرو ادبی: دل برکنند کنایه از قطع علاقه کردن ، دل برداشتن

بند چهاردهم: از این به بعد، سرانجام و.....به درستی روشن نیست .

بند پانزدهم: پس از غیبت شمسشعر می سرود .

بند شانزدهم: پس از جست و جوی.....، جست و جومی کرد و نمی یافت .

قلمرو زبانی: کوی و برزن: ترادف / افغان وزاری و بی قرار: تناسب / باخبر: مسند / شمس در دمشق است: فعل ناگذر

بند هفدهم: چون مولانا از یافتن شمس ناامید شد،..... و به دست حسام الدین داد.

قلمرو زبانی: ایام: جمع یوم ، روزها / به نظم آوردن: سرودن ، به شعر نوشتن / بی درنگ: بدون معطلی / دستار:

عمامه ، پارچه ای که به دور سر پیچند / مشتمل: در برگیرنده و شامل شونده / همت: کمک (در اینجا) / واژه دستار تحول معنایی یافته است. (واژه متروک)

بند هجدهم: از این پس، مولانا...دیگران می نوشتند.

بند نوزدهم: مولانا مردی زرد چهرهبه راه راست می آورد.

قلمرو ادبی: زرد چهره: کنایه از ضعیف / جواب تلخ: حس آمیزی / نرمی خلق: حس آمیزی

بند بیست: از شاعران و عارفان.....شیفته خویش ساخت:

قلمرو زبانی: طعن: سرزنش کردن ، کنایه زدن . / شیفته: عاشق و حیران .

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست مابه فلک می رویم، عزم تماشا که راست

قلمرو زبانی: هر نفس: هر لحظه / فلک: آسمان / عزم: قصد ، نیت / تماشا: با هم راه رفتن - تحول معنایی

قلمرو ادبی: مجاز : « نفس » مجاز از « لحظه » / تشخیص: آواز عشق / تضاد: چپ / راست / راست و راست : جناس تام / کنایه : « چپ و راست » مجاز از تمام جهات « همه جا » / به فلک رفتن کنایه از عروج معنوی
قلمرو فکری: آواز دوست از همه جا شنیده می شود ؛ دیگر طاقت دوری نداریم و به سوی ملکوت حرکت می کنیم هر که با ما می خواهد بیاید.

ما به فلک بوده ایم ، یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم، جمله، که آن شهر ماست
قلمرو زبانی: فلک : آسمان ، در این جا بهشت و یا عالم معنا (اشاره به این دارد که انسان پیش از آفرینش جسمانی به صورت روح در عالم بالا حضور داشت) / ملک : فرشته جمع ملائک. / جمله : همه ، « قید » / رویم : مضارع اخباری (می رویم)

قلمرو ادبی: جناس: فلک ، ملک / مجاز : « شهر » مجاز از « سرزمین » / تلمیح : انا لله و انا الیه راجعون ، کُل شیء یرجع الی اصله / فلک مجاز از عالم بالا
قلمرو فکری: جایگاه حقیقی ما عالم بالا است ، ما یار و همنشین فرشتگان بوده ایم ؛ دوباره ، همه به جایگاه اصلی خود باز خواهیم گشت .

بند بیست و یک: گویند در شب آخر که... عمر خود را سرود:

قلمرو زبانی : بی تابانه : با اضطراب و نگرانی

قلمرو ادبی : دم مجاز از لحظه

روسر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

قلمرو زبانی : شبگرد : شب بیدار / مبتلا : گرفتار

قلمرو ادبی : ایهام: خراب (الف) مست و آشفته (ب) پریشان حال / سر به بالین نهادن : کنایه از خوابیدن / واج آرایی مصوت کوتاه « »

قلمرو فکری : تو با خیال آسوده باش ، مرا که مست و شب بیدار و گرفتارم را تنها بگذار

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم، کاین درد را دوا کن

قلمرو ادبی : درد و دوا : تضاد و تکرار / واج آرایی « د »

قلمرو فکری : غیر از مردن که چاره ای برای آن نیست، درد دیگری نیز هست که درمان ندارد و آن درد عاشقی است پس من چگونه بگویم که این درد عاشقی را درمان بکن (در حالیکه درمان ندارد) به بیان دیگر : عشق و عاشقی دردی است که تنها درمان آن مردن است پس من نمی توانم از تو انتظار درمان داشته باشم .

در خواب دوش، پیری در کوی عشق دیدم با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

قلمرو زبانی : دوش : دیشب / پیر: مرشد / عزم : قصد ، اراده / « م » در اشارتم : متمم

قلمرو ادبی : کوی عشق : اضافه تشبیهی / دست مجاز از انگشت / سو ، کو : جناس

قلمرو فکری: دیشب در خواب دیدم که پیر و مرشد با دست به من اشاره می کرد که به سوی ما بیا.

بند بیست و دو : عاقبت، روز یکشنبه، مولانا نماز خواندند.

قلمرو ادبی : خرد و بزرگ : مجاز از همه / سفر به آخرت کنایه از مردن / تشبیه اضافی : « خورشید عمر »

ابیات زیر، بخشی از غزلی است که گویی، مولانا در مرثیه خود و دلداری یاران، سروده است:

به روز مرگ، چوتابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد

قلمرو زبانی: را: فک اضافه « درد این جهان من » / روان: (رو « بن مضارع » + ان)

قلمرو ادبی: کنایه: « روان بودن تابوت » کنایه از مردن و تشییع کردن. « درد این جهان داشتن » کنایه از « غمگین و ناراحت بودن / مراعات نظیر: مرگ / تابوت / واج آرای « ر » / روز مجاز از زمان / تابوت مجاز از جنازه / درد مجاز از عشق

قلمرو فکری: هنگام مرگ که تابوت را می برند، گمان نکن که به خاطر ترک این جهان ناراحت و غمگین هستیم.

برای من مگری و ، مگو دریغ ! دریغ ! به دام دیو درافتی ، دریغ آن باشد

قلمرو زبانی: مگری: فعل نهی از مصدر « گریستن » / دریغ: افسوس « شبه جمله » / دریغ دوم « تکرار » است / دریغ و دریغ: تکرار و دو شبه جمله

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دام، دیو / تکرار: دریغ / « دیو » استعاره از « هوا و هوس » / به دام دیو افتادن: کنایه از گرفتار هوا و هوس شدن / واج آرای « د »

قلمرو فکری: برای من گریه نکن و نگو افسوس افسوس که رفت، اگر در دام هوا های نفسانی گرفتار شوی، جای افسوس دارد.

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

قلمرو زبانی: نرست: از مصدر « رُستن » / « ت » در انسانیت: مضاف الیه

قلمرو ادبی: تشبیه: دانه انسان « انسان مانند دانه ای است که می روید » / مراعات نظیر: دانه، زمین، رُستن / واج آرای: « د » / تلمیح به معاد

قلمرو فکری: کدام دانه کاشته شد و رشد نکرد؟ چرا نسبت به انسان این گمان رشد را نداری؟

پیام: اشاره به معاد، رستاخیز

زندگانی جلال الدین محمد، مشهور به مولوی،

بدیع الزمان فروزانفر، با تلخیص و اندک تغییر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- واژه « مرشد » در متن درس به چه معنایی است؟

اسم فاعل از « ارشاد » هدایت کننده، رهبر، کسی که راه راست را بنمایاند. در این درس در معنی راهنما و رهبر عارفان و اهل تصوف به کار رفته است.

۲- چهار ترکیب اضافی که اهمیّت املایی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

عازم دمشق - عزم تماشا - مناسک حج - صاحب بصیرت

۳- برای کاربرد هر یک از نقش های تبعی، مثال بنویسید.

مجالس درس و وعظ را برعهده گرفت. / پادشاه سلجوقی روم ، علاءالدین کیقباد ، از مقامات او آگاهی یافت. / برای من مگری و مگو دریغ ، دریغ.

قلمرو ادبی

۱- برای کاربرد هر آرایه زیر ، نمونه ای از متن درس بیابید.

واج آرایه: (روسر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن / ترک من خراب مسکین مبتلا کن « نقش نمای اضافه »)
حس آمیزی: (خود را با سرودن غزل های گرم سرگرم می کرد)

تشبیه: (کوی عشق ، دیو نفس)

۲- بخش مشخص شده در سروده زیر، بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی

« روسر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن » شفيعی کدکنی

تضمین ، شاعر مصراعی از مولوی را برای زیبا ساختن شعر خود عیناً آورده است.

قلمرو فکری

۱- در باره اصطلاح « پیر » و « مراد » و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

مرشد و هدایت کننده هر نو سفر راه عشق است. او انسان کاملی است که مریدان را به راه حق دعوت می کند . مولوی اگر چه خود پیر و مراد بسیار کسان بوده است اما در تمام طول زندگی خود به دنبال انسانی بوده است که نشانه های الطاف الهی را خود داشته باشد او این نشانه ها را در شمس می بیند و در پایان عمر معنای پیر برایش تغییر می یابد و این پیوند ، پی متعالی می شود.

۲- با توجه به متن درس ، به اعتقاد مولانا ، چه چیزی را باید مایه دریغ و افسوس دانست؟

به دام دیو نفس درافتادن

۳) کدام بیت درس ، با این سروده حافظ ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک این ابیات را بنویسید.

« چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم » حافظ

ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم ، جمله ، که آن شهر ماست. بازگشت
به اصل

۴- بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟ مولوی

رستاخیز ، زنده شدن مردگان پس از مرگ ، مرگ پایان زندگی نیست.

۵) بر مبنای متن درس ، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع) خطاب است ، مقایسه کنید.

إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى . فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا . (طه / ۴۰-۴۳)

در زندگی اهل صلح و سازش بود به همین دلیل بسیار بردبار و صبور بود و تحملش بسیار زیاد . طوری که طعن و ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و با نرمی و حسن خلق ، آنان را به راه راست می آورد.

گنج حکمت

چنان باش ...

خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - بود. گفت : « روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت های شیخ ما، او را چیزی می نوشتم. « کسی بیامد که : « شیخ تو را می خواند. » برفتم . چون پیش شیخ رسیدم ، شیخ پرسید که : « چه کار می کردی ؟ » گفتم : « درویشی حکایت چند خواست ، از آن شیخ ، می نوشتم. »

شیخ گفت : « یا عبد الکریم ! حکایت نویس مباش ، چنان باش که از تو حکایت کنند! »
قلمرو زبانی : ابو سعید : بدل از شیخ / ما او را چیزی می نوشتیم : را : حرف اضافه / حکایتی چند : چند صفت مبهم
قلمرو فکری : پیام جمله آخر : تلاش کنیم که نام نیک از خود باقی گذاریم دنباله رو کسی نباشیم .
اسرار التوحید، محمد بن منور